جلسه 772

سه شنبه 28/06/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به ادله منکرین حجیت خبر واحد بود، که استدلال کرده بودند به آیات ناهیه از اتباع ظن

حضرت امام فرمودندکه: ظن در استعمالات قرآن به معنای ما لیس بحجة هست. البته نه اینکه استعمال شده باشد مجازا ظن در غیر حجت و علم در حجت، بلکه شبیه رجل شک بین الثلاث و الاربع است که چطور عرف رجل را مثال می بیند برای انسان شک بین الثلاث و الاربع با اینکه لفظ رجل در همان معنای خودش استعمال شده است، لفظ علم را هم عرف در استعمالات قرآن بخاطر وجود قرینه و همینطور در استعمال روایات ظاهر می بیند که مثالی است برای حجت. لفظ ظن و یا شک هم مثال است برای ما لیس بحجة. لاتقف ما لیس لک به علم می شود لاتقف ما لیس لک به حجة. دلیل اعتبار خبر واحد هم می گوید خبر الواحد حجة.

این فرمایش حضرت امام قابل مناقشه است، اگر ایشان مثال نزده بود به اصول تعبدیه شرعیه مثل اصالة الطهارة در آب وضوء، که زراره وضوء گرفت وقطعا علم وجدانی نداشت که آن آب پاک است، ولی بعد از وضوء امام به او فرمود: انک کنت علی یقین من طهارتک، یا در مورد لباسش که زراره نماز می خواند امام به او فرمود انک کنت علی یقین من طهارتک، با اینکه بدون اجراء اصالة الطهارة در آن لباس و آن آبی که لباس را قبلا با آن شسته، چطور می تواند بگوید من یقین دارم به طهارت این لباس، یا من یقین دارم به طهارتم از حدث با آن وضوئی که گرفتم که چه بسا بدنت نجس بود وضوئت باطل بود، چه بسا آب وضوء نجس بود. این مثالها را که حضرت امام زد کار را مشکل کرد. چون معنایش این است که اصول تعبدیه شرعیه را هم مشمول لفظ حجت بدانیم. واقعا این عرفی نیست. کسی اگر به شما گفت اگر می دانی زید در خانه است برویم دیدنش، استصحاب می گوید زید در خانه است چون قبلا در خانه بود شک داریم از خانه آمده بیرون یا نه. ولی از نظر عرفی این آقا که می گوید اگر می دانی زید در خانه است برویم دیدنش این شامل حجت می شود ولو استصحاب؟ خب آیات قرآن و روایات هم همین است. اینکه در روایات آمده که لاتقل ما لاتعلم و لاتفت بما لاتعلم، این مثل همین خطابات عرفیه است، چه فرق می کند؟ ما قرینه ای نداریم که بگوئیم لفظ علم مثال است برای مطلق حجت که شامل اصل عملی شرعی هم بشود. والا لاتنقض الیقین بالشک می شود لاتنقض الحجة بغیر الحجة، رفع ما لایعلمون هم می شود رفع ما لاحجة علیه. اصلا دیگر رابطه این اصول به هم می خورد، خب برائت حجت است عند عدم حجة علی التکلیف، استصحاب هم حجت است عند عدم حجة علی ارتفاع حالة السابقة. خب ما در مواردی که استصحاب می کنیم بقاء تکلیف را، استصحاب می گوید استصحاب بقاء تکلیف جاری است، برائت هم می گوید که برائت از بقاء تکلیف جاری است، کدامها مقدمند؟ استصحاب می گوید از حجت رفع ید نکن به سبب غیر حجت، برائت می گوید أنا حجة، برائت جزء حجج است دیگر. حجت را اگر به معنای مطلق اصول عملیه شرعیه بگیرید خب برائت هم حجت است. برائت از بقاء تکلیف می گوید أنا حجة، ورفع ید از حالت سابقه شد به سبب حجت و هو البرائة. اینها عرفی نیست. ما دلیل نداریم که لفظ علم را در آیات و روایات به معنای مطلق حجت بگیریم، یا لفظ شک را به معنای مطلق ما لیس بحجة بگیریم. در مورد مثالی که حضرت امام زدند طهارتی که امام فرمود انک کنت علی یقین من طهارتک یک بیان عرفی است، یعنی شما می دانی که قبلا خواب نرفته بودی، وضوء گرفتی با یک آب که محکوم به طهارت بود طبق اصالة الطهارة، وبرای شما طهارت ظاهریه از حدث ثابت شد، هم می شود گفت شما یقین داری به این طهارت ظاهریه، این دیگر یقینی است، طهارت ظاهریه یقینی است، آن چیزی که ما حجت بر او داریم طهارت واقعیه است ولی طهارت ظاهریه که یقینی است، انک کنت علی یقین من طهارتک أی من طهارتک الظاهریة. می توانیم اینجور معنا کنیم. می توانیم هم یک بیان عرفی بگیریم بگوئیم مراد این است که یعنی یقین داری که خواب نرفته بودی، استصحاب می کنم که هنوز هم خواب نرفتم. یقین داری این لباست قبلا قطره خون در او نیفتاده بود استصحاب می گوید الان هم قطره خون در او نیفتاده. پس یا می گوئیم یقین به طهارت ظاهریه داشتی، یا اینکه می گوئیم مراد این است که یقین داشتی به عدم حدوث نوم و عدم اصابت قطره دم. در مورد فتوی هم که افتاء به علم است، چرا نگوئیم مفتی ها به حکم ظاهری فتوی می دادند؟ یه حکم ظاهری فتوی می دادند علم هم داشتند. مرجع تقلید فتوی به علم باید بدهد، خب فتوی می دهد به حکم ظاهری و علم دارد به حکم ظاهری. چرا بگوئیم فتوی می دهد به حکم واقعی و علم به حکم واقعی هم که معمولا ندارد؟ نه، افتاء به حکم ظاهری و به وظیفه فعلیه است که مجتهد علم دارد که وظیفه فعلیه شما این است. ما قرینه واضحه نداریم که علم را در آیات و روایات به معنای مطلق حجت معنا کنیم، یا شک را به معنای مطلق غیر الحجة معنای کنیم.

بله یک مطلبی به نظر ما درست هست و شاید مقصود حضرت امام هم همین بوده است، وآن این است که علم حتی در استعمالات عرفی ظهور دارد که مثال است برای طریق معتبر عقلائی. غالبا وقتی در استعمالات عرفیه می گویند می دانم، این مراد آن علم وجدانی نیست، اعم است از علم وجدانی و قیام طریق معتبر عقلائی. شاهدش این است که یک آقایی آمد پیش شما اقرار کرد که یک میلیون تومان به شما بدهکار است، بعد رفتید گفتید پس این یک میلیون را به من بده، اما شما خودتان یادت نیست، اما شما که می گوئی یک میلیون بدهکارم بیا بده، می گوید نه اشتباه کردم یا شوخی کردم، قاضی حکم می کند، می گوید اقرار کردی که یک میلیون به ایشان بدهکاری باید بدهی ات را بدهی، اقرار مسلّم است که عند العقلاء معتبر است. اگر شما بیائی بگوئی آقا زید به من یک میلیون تومان بدهکار است و باید این یک میلیون را به من بدهد هیچ عرفی نمی گوید چیزی را که نمی دانی نگو. چون شما می گوئی من می دانم خودش اقرار کرد، بعد که به شما می گویند آخه احتمال نمی دهی که این شوخی می کرده، احتمال نمی دهی اشتباه کرده؟ می گوئی آقا اگر بنا باشد هر کسی اعتراف به چیزی می کند آدم بگوید شاید شوخی کرده شاید اشتباه کرده که سنگ روی سنگ بند نمی شود. اینجور می گوئید دیگر.

یا ظهور کلام مولا. ظاهر کلام مولا عند العقلاء بلااشکال معتبر است. ظاهر کلام مولا اگر این بود که شما مجازید که مثلا سیگار بکشید، ظاهر کلامش این بود. ولی احتمال می دهید که مولا خواسته شما را امتحان کند یا اصلا خطابش به داعی تهدید است مثل تربصوا فی دارکم، ولی ظاهرش این است که گفت برو سیگار بکش. خب این عبد هم رفت سیگار کشید، با اینکه احتمال می دهد که واقعا مولا اذن نداد در سیگار کشیدن. بعد اگر مولا گفت که چرا سیگار کشیدی، تو احتمال نمی دادی که من اذن نداده باشم در سیگار کشیدن؟ می گوید من می دانم تو اذن دادی، خودت گفتی. اگر یک خطابی هم باشد که چیزی که نمی دانی که از طرف مولا مجاز هستی در انجامش احتیاطا انجام نده لاترتکب ما لاتعلم باذن المولی فی ارتکابه خود شما منصرف می دانی خطاب را از این فرض که ظاهر خطاب مولا اذن در سیگار کشیدن هست. این را ما قبول داریم که امارت معتبره عقلائیه که قدر متیقنش اقرار و ظهور کلام مولاست اینها مثل ظاهر قانون مثال علم هستند وآن خطاباتی که موضوعش علم است عرفا شامل این موارد هم می شود. این مطلب را ما قبول داریم، ولذا اگر خبر واحد که مفید علم نیست عند العقلاء معتبر باشد، مثل ظهور کلام مولا یا اقرار باشد دیگه ما معتقدیم که هیچ این آیات متعرض به عمل به خبر واحد نمی شود چون عرفا لاتقف ما لیس لک به علم مثال است برای طریق معتبر عقلائی و خبر واحد هم طبق فرض طریق معتبر عقلائی است.

البته مناقشه صغرویه بحث دیگری است، که ما اشکال کنیم به چه دلیل شما خبر واحد را ادعا می کنید طریق معتبر عقلائی است؟ خب این اشکال صغروی است. اگر ثابت نشود که خبر ثقه دلیل معتبر عقلائی است بله ما دچار مشکل می شویم و این وجه تمام نخواهد بود. اما کسانی که قائلند خبر واحد طریق معتبر عقلائی است ولو مفید علم نباشد، این آیات مشکلی برایشان به وجود نمی آورد.

سؤال وجواب: اگر می خواهد از طریق معتبر عقلائی نهی کند باید نص خاص بیاورد و الا فائده ای ندارد.

شیخ عبدالکریم حائری در درر در بحث قیام امارت مقام قطع موضوعی همین بیان را دارد که ظاهر خطاب علم این است که مثال است برای کاشف معتبر، وحرف درستی است.

سؤال وجواب: من که نگفتم علم لغوی صادق است و احتمال خلاف نیست، نه من احتمال خلاف می دهم ولذا عالم نیستم، اما ظهور خطاباتی که می گوید لاتقل ما لاتعلم، ظاهر انصرافی اش تا قرینه خاصه ای نباشد این است که لاتقل ما لاطریق معتبر عندک علیه. متفاهم عرفی این است.

سؤال وجواب: ما این طریق سوم را در خصوص اینکه علم مثال است برای اماره معتبره عقلائیه این را قبول کردیم، دیگه بحث از اینکه خبر واحد اماره معتبره عقلائیه هست یا نیست بحث صغروی خواهد بود. اگر ثابت شد که خبر واحد اماره معتبره عقلائیه است ما دیگر در رابطه با این آیات مشکلی پیدا نمی کنیم. اما اگر ثابت نشد که خبر واحد اماره معتبره عقلائیه است و ما حدیث آوردیم که خبر ثقه معتبر هست، طبعا دیگر این جواب سوم ما قانع کننده نخواهد بود. چون اگر دلیل تعبدی بیاید بگوید خبر ثقه حجت است علم ظهور داشت در اینکه مثال است برای اماره عقلائیه نه اماره تعبدیه شرعیه.

طریق رابع برای اینکه این آیات مشکلی ایجاد نکنند در رابطه با حجیت خبر واحد، وجهی است که مرحوم نائینی و آقای خوئی ذکر کرده اند، فرموده اند دلیل حجیت خبر ثقه حکومت دارد بر این آیات. چون عقلاء خبر ثقه را ادعاء کرده اند علم به واقع. ادعاء عقلاء این است، اعتبار عقلاء این است. خبر ثقه که نزد شما قائم شد بر یک مطلبی، ادعاء عقلاء این است که شما عالم شدید به آن مطلب. و لذا این عمومات آبی تخصیص باشد اما آبی از حکومت که نیست.

این دلیل حجیت خبر ثقه می شود حاکم.

اقول: این فرمایش به نظر ما تمام نیست. اگر مقصود محقق نائینی و آقای خوئی این است که لفظ علم به معنای اعم از علم وجدانی و علم اعتباری هست، ظهور خطاب لاتقف ما لیس لک به علم یعنی لاتقف ما لیس لک به العلم بالنحو الاعم من العلم الوجدانی او الاعتباری، اگر اینجوری باشد دلیل حجیت خبر ثقه ورود پیدا می کند بر این آیات نه حکومت. چون مصداق این آیات را وجدانا درست می کند. چون مصداق اعم بود از علم وجدانی و علم اعتباری، دلیل اعتبار خبر ثقه علما مصداق درست می کند برای این موضوع خطاب لاتقف ما لیس لک به علم، به نحو وجدانی مصداق برای او درست می کند. مثل این می ماند که یک خطاب بگوید: إذا وجب علیک الوضوء فلایجوز التیمم. دلیلی که می گوید یجب علیک الوضوء ورود دارد بر این خطابی که می گوید إذا وجب علیک الوضوء لایجب التیمم، تعبدی است که موضوع خطاب را وجدانا درست کرد. آن دلیلی هم که می گوید خبر الثقة علم موضوع لاتقف ما لیس لک به علم را که اعم است از علم وجدانی و علم اعتباری وجدانا درست می کند، این می شود ورود نه حکومت.

شما که می گوئید حکومت، باید بگوئید ظهور این خطاب محکوم در علم وجدانی است، همه جا همین است دیگر، دلیل حاکم فرد ادعائی درست می کند برای دلیل محکوم. یعنی اگر نبود این دلیل حاکم، دلیل محکوم شامل این فرد نمی شد. وبعد از دلیل حاکم تعبدا ما آن فرد را مصداق این دلیل محکوم می دانیم، مثل الطواف بالبیت صلاة. پس در صورتی حکومت تعبیرش درست است که خطاب لاتقف ما لیس لک به علم ظهور داشته باشد در علم وجدانی.

اگر ظهور داشته باشد لاتقف ما لیس لک به علم در علم وجدانی، تنها راه برای حکومت این است که خود کسی که دلیل محکوم از او صادر شده بیاید دلیل حاکم بیاورد، بگوید خبر الثقة علم، که می شود مفسر، که آقا من مقصود جدی ام از لفظ علم در آن خطاب لاتقف ما لیس لک به علم اعم بود از علم وجدانی یا خبر ثقه، ولو ظاهر دلیل محکوم این را نمی فهماند بلکه خصوص علم وجدانی را می گفت، اما مقصود خودم را حالا به شما می گویم و تفسیر می کنم مقصودم را، یعنی مقصود من از علم در استعمال خودم اعم است، مراد جدی نه مراد استعمالی، دلیل حاکم مراد جدی را توضیح می دهد، مراد جدی هم اعم است از علم وجدانی و خبر ثقه. اما این نمی شود که شما ادعا کنید که عقلاء قائل به حکومتند. عقلاء چه کاره اند؟ عقلاء بیایند تفسیر کنند مراد جدی شارع را؟ شارع می گوید که لاتقف ما لیس لک به علم و ظهورش علم وجدانی باشد، عقلاء بگویند ما اعتبار کردیم خبر ثقه را علم، این یعنی چه؟ یعنی ما تفسیر می کنیم مراد جدی شارع را؟ این حرف معقول نیست. مراد جدی شارع را خودش باید تفسیر کند.

اگر شما بگوئید شارع هم با سکوتش امضاء کرده است.

بله با سکوتش امضاء کرده کاری را که معقول است عقلاء انجام بدهند، اما ما می گوئیم معقول نیست که عقلاء بیایند راجع به حیطه مراد شارع اظهار نظر بکنند. عقلاء باید اول معقول باشد که بیانید بگویند مراد جدی شارع از علم در استعمالات شرعیه شامل خبر ثقه هم می شود، این معقول باشد عقلاء بگویند، بعد بگوئیم این را شارع هم با سکوتش تأیید کرده است. اما ما می گوئیم معقول نیست عقلاء همچنین حرفی بزنند. عقلاء اگر خبر ثقه را اعتبار می کنند علم به نحو حکومت، فقط می توانند بگویند ما مقصودمان از خطابات و احکام عقلائیه در علم شامل خبر ثقه می شود. اما نمی توانند مقصود جدی شارع را اظهار نظر در موردش بکنند. مگر بگوئید ورود، ورود قبول است که بگوئیم استعمال لفظ علم ظهور دارد در اعم از علم وجدانی یا علم اعتباری عقلائی. او دیگر می شود ورود نه حکومت.

مگر شما بگوئید مقصود آقای خوئی و نائینی در اینجا همین ورود است. اگر این را بگوئید خب ما دیگر فعلا از این اشکال قبلی کوتاه می آییم. ولی می گوئیم خب شما که می گوئید ورود، یا بازگشت فرمایش شما به آن عرض ماست که ظهور لفظ علم در مطلق کاشف عقلائی است. بله حرفی خوبی می زنید. اما شما حتی کاشف های تعبدی شرعی مثل استصحاب را می گوئید علم تعبدی شرعی است راجع به آنها هم قائلید به حکومت. شما اگر فقط می گوئید علم شامل طریق معتبر عقلائی می شود نه طریق معتبر تعبدی، ما حرفی نداریم، ولی شما ادعایتان این نیست، ولذا ما نمی توانیم ادعای شما را بپذیریم. شما تعبیر می کنید به حکومت که تعبیر درستی نیست، اگر مقصودتان ورود است باید لفظ علم در آیه لاتقف ما لیس لک به علم ظهور داشته باشد در معنای اعم، در مطلق کاشف و طریق معتبر، که انصافا نمی توانیم بگوئیم کاشف و طریق معتبر تعبدی هم معنای لفظ علم هست یا ظهور دارد لفظ علم در اراده مطلق طریق معتبر ولو طریق معتبر تعبدی شرعی. نه، دیگه آخرش زور بزنیم ظهورش در طریق معتبر عقلائی است. ولذا اگر مقصود آقای خوئی این است که علم ظهور دارد در مطلق طریق معتبر عقلائی، این حرف خوبی است، ولی آقای خوئی این را قبول ندارد، آقای خوئی و نائینی می گوید لفظ علم ظهور دارد در علم وجدانی، اینها دیگر نمی توانند حرف از ورود بزنند، حرف از حکومت هم که اشکال داشت. ما می گوئیم ظهور لفظ علم در مطلق طریق معتبر عقلائی است، شامل طریق معتبر شرعی نمی شود. بله اگر این ادعا را مطرح کنیم این ادعای قبلی می شود، ولی نه مرحوم نائینی و نه آقای خوئی هیچکدام این ادعا را قبول ندارند، می گویند ظاهر لفظ علم، علم وجدانی است، ولذا تعبیر کرده اند به حکومت. وقتی می گویند ظاهر لفظ علم علم وجدانی است خب لاتقف ما لیس لک به علم می شود لاتقف ما لیس لک به علم وجدانی. خب جناب آقای خوئی! عقلاء برفرض بگویند خبر ثقه علم است به نظر ما، حکومت از نظر عقلاء نسبت به احکام خودشان معقول است نسبت به احکام دیگران که معقول نیست.

 اگر ظهور علم در علم وجدانی باشد که مدعای آقای نائینی و خوئی است، مثل اینکه کسی جایزه تعیین کرده بر کسی که علم دارد به جواب این مسأله، خب خودش می داند که برای کسی که علم ندارد، ولی خبر ثقه نزد او قائم شد که جواب مسأله این است آیا به او هم جائزه می دهند یا نمی دهند، خود آن تعیین کننده جائزه باید بکوید نه شما. جائزه فعل مولاست خودش موضوع تعیین می کند. لاتقف ما لیس لک به علم را شارع گفت، موضوع اگر ظهور دارد در علم وجدانی خودش موضوع تعیین کرده است، عقلاء چه کاره اند که مراد جدی شارع را کم و زیاد بکنند. عقلاء می توانند بگویند ما در احکام عقلائیه خودمان هر وقت حکمی را بردیم روی علم، حکم را در واقع برده ایم روی اعم از علم وجدانی و علم اعتباری. اگر این ظهور را عوض کند، ظهور لفظ علم بشود در اعم از علم وجدانی و طریق معتبر عقلائی، که این حرف ما می شود و برمی گردد به وجه قبلی، ولی اگر ظهور را عوض نکند که نظر آقای خوئی و آقای نائینی است عقلاء دیگر کاری نمی توانند بکنند. این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که این ادعاء که عقلاء خبر ثقه را علم می دانند چه شاهدی دارد؟ کدام عقلاء خبر ثقه را می گویند علم است؟ به قول حضرت امام فوقش عقلاء عملا آثار علم را بار کنند بر خبر ثقه، حالا آثار طریقی محض، یا خیلی زور بزنید آثار قطع موضوعی طریقی، اما اینکه عقلاء اعتبار کنند خبر ثقه علم است، ما همچنین چیزی ندیدیم. اگر ثقه ای به شما گفت که مولا گفته بیا کارت دارم. شما هم چون این آقای ثقه یک شخصی هم در کنارش بود که او ثقه نیست گاهی دروغ می گوید ولی گاهی هم راست می گوید، او به شما گفت که به شما بگویم مولا اینجور نگفته این اشتباه کرده، شما هم شک کردی که نکند این آقا که کنار ثقه ایستاده است راست می گوید و این ثقه اشتباه کرد، ونرفتید پیش مولا، مولا ممکن است بگوید چرا نیامدی، ولی وقتی می گوئی نمی دانستم فلانی آمد گفت ولی شک کردم، در ارتکاز ما این است که مولا نمی گوید نخیر تو می دانستی. حالا مولا اینکه بگوید نه تو می دانستی به نظر ما مجازفه است، ممکن است مؤاخذه کند که چرا نیامدی، اما اینکه بگوید تو می دانستی، قسم می خورد ومی گوید من نمی دانستم. بله علم به معنای مثال مطلق طریق معتبر اگر خبر ثقه طریق معتبر باشد به آن معنا هست، اما علم لغوی نیست.

روایات هم هیچ روایتی نداریم که بشود از او استفاده کرد که خبر ثقه علم است. فقط یک روایت ضعیف السند می گوید: لاعذر لاحد من موالینا التشکیک فیما یروی عنا ثقاتنا، تشکیک نکنید در روایات ثقات ما. این هم تفسیر مراغی دارد خودش ضعیف است ودلالتش هم قابل مناقشه است. بقیة الکلام انشاءالله فردا.